

## ایگور استراوینسکی ۱۸۸۲-۱۹۷۱

به و ایگور استراوینسکی، معمار زمان خود و حتی اینشتین موسیقی لقب داده اند ولی جای واقعی او در قلمرو خاص موسیقی معاصر و مقایسه او فقط با افرادی چون بارتوک و شونبرگ جایز است. در واقع استراوینسکی، - شونبرگ و بارتوک سه ضلع مثلث موسیقی انقلابی نیمه اول قرن بیستم بودند و هر کدام از این نوابع موسیقی به نوعی نبوغ عصیان گرانه عصر خود را متجلی ساختند.

استراوینسکی در سال ۱۸۸۲ در حومه سن پترزبورگ (لنینگراد فعلی) زاده شد. پدرش یک خواننده برجسته اپرای سلطنتی پترزبورگ بود و در آغاز هم او بود که استراوینسکی جوان را به جهان موسیقی رهنمون شد. اما بعد با این تصور که یک استراوینسکی موسیقی دان برای خانواده آنها کافی است، تصمیم گرفت ایگور را به تحصیل در رشته حقوق وادار کند. ایگور استراوینسکی تا ۲۲ سالگی به تحصیل حقوق و ادبیات کلاسیک ادامه میداد ولی جاذبه موسیقی از او دست برنمیداشت. وقتی با «ریمسکی کورساکف» موسیقی دان بزرگ آن زمان آشنا شد. تصمیم گرفت زندگی خود را یکسره به دنیای موسیقی بسپارد.

یکی از نخستین معلمان وی در این زمان ریمسکی کورساکف بود و تأثیر موسیقی زمان کورساکف از جمله خود این آهنگساز بر آهنگهای اولیه استراوینسکی مشهود است .

یکی از جالبترین کارهای استراوینسکی در آن زمان بدنبال در گذشت کورساکف در سال ۱۹۰۸ بوجود آمد و آن آهنگی بود در کسترال بنام «سو گواری» بیاد استاد که سال از دست رفته .

استراوینسکی سپس يك سمفونی، يك رشته ترانه‌های کورال و ارکسترال و دو اثر ویژه تصنیف کرد که بخصوص در این دو قطعه نه فقط تأثیر نحوه آهنگسازی ریمسکی کورساکف و زمان او را از دست داده بود، بلکه فی الواقع با این دو قطعه موسیقی پا به جهان تازه‌ای در قلمرو هنر موسیقی میگذاشت . «دیاگیلف» هنر شناس بزرگ روس آن زمان این دو قطعه موسیقی را با نام‌های (آتش بازی) و (اسکر تزو فانتاسیتک) بطور اتفاقی شنید و آنچنان تحت تأثیر زیبایی‌های مجسم این دو قطعه قرار گرفت که به استراوینسکی گفت يك قطعه موسیقی برای باله تصنیف کند. این قطعه موسیقی بنام «پرنده آتشین» برای نخستین بار در سال ۱۹۱۰ و با هنر نمائی «کاراساوینا» رقصنده مشهور روسی در نقش اول باله بروی صحنه آمد .

پرنده آتشین شهرت عظیمی برای استراوینسکی بوجود آورد و هم موسیقی-دانان و هم ناقدان هنری یکزبان به ستایش از خالق این آهنگ پرداختند، ولی وقتی استراوینسکی یکسال پس از پرنده آتشین قطعه موسیقی «پتروشکا» را بوجود آورد دیگر در زمره بزرگترین آهنگسازان زمان خود شمرده شد. با این حال اجرای باله «نیایش بهار» در سال ۱۹۱۳ در پاریس و کمی پس از آن در لندن نشان داد که قرن بیستم نه فقط به آهنگساز توانایی دست یافته بلکه با وجود این آهنگساز دروازه‌های عصیان هنر موسیقی گشوده شده و همزبان یا همه تحولات بزرگ اوایل قرن بیستم در زمینه نقاشی-تئاتر و سینما، در موسیقی نیز که ذاتاً يك هنر انقلابی است، انقلاب عمیق دیگری بوجود آمده است . نیایش بهار در پاریس با طراحی «نیژینسکی» یکی از هنرمندان طراز اول باله روس متعلق به دیاگیلف بروی صحنه آمد و خود نیژینسکی نقش اول

باله را عهده دار بود . تماشاگران زیادی از این اثر به حیرت افتادند .  
 ناقدان متعارف هنری دقت کردند. ولی «ژان کوکتو» انقلابی هنرمند پاریس  
 در وصف آن گفت: کودکان عصیانگر دیگری متولد شده اند، و پیاد بیاوریم که  
 یکی از مشهورترین آثار کوکتو بنام «کودکان مخوف» در واقع کنایه از همه  
 افراد و گروه های هنر، ادب و فلسفه قرن است که با تولد ونشو ونمای خویش  
 خوف و وحشت عظیمی در دل سنت گران و محافظه کاران هنری پدید می آورند.  
 مسلم است که مقداری از جنجال و هیاهوی این باله بخاطر طراحی  
 «آبستره» نیژینسکی بر روی موسیقی آن بود ولی بتدریج که از زمان خلق  
 نیایش بهار گذشت عده زیادی از آهنگسازان، اهمیت اساسی آنرا دریافتند



و بسیاری نیز تحت تأثیر آن قرار گرفتند . استراوینسکی از این پس هراتر  
 دیگری که آفرید خود موجب بحث و گفتگوی فراوان شد، و هر قطعه فی نفسه

حادثه عصیان آمیز دیگری در جهان موسیقی قرن بیستم بود. در واقع باید خلق نیایش بهار را نقطه عطف تاریخ هنری استراوینسکی و همچنین تاریخ هنر موسیقی معاصر به شمار آورد. قبلاً گفتیم که از استراوینسکی چون معمار زمان و به عنوان اینشتین موسیقی نام برده اند، و اینک که شهرت استراوینسکی را در سالهای قبل از جنگ جهانی اول در پاریس دنبال می کنیم بد نیست بدانیم که بسیاری از هنرشناسان آن زمان به استراوینسکی، نقاش انقلابی عصر و ویک پیکاسو دیگر زمان نیز لقب داده بودند. چون پیکاسو بود که با خلق شیوه کوبیسم در اوایل قرن بیستم دروازه های بزرگی را بروی همه هنرمندان جستجوگر قرن گشود. میان پیکاسو و استراوینسکی و «پل کله» یکی از بنیان گذاران مکتب «باهاذس» و سایر نقاشان و موسیقی دانان و ادبای تبعیدی اروپا به پاریس در نیمه اول قرن بیستم، دوستی و محبت زیادی نیز پدید آمد و دو طرح جالبی که (پیکاسو) و (کله) از روی استراوینسکی کشیده اند بخودی خود نحوه دیگری از این تأثیر متقابل غول های هنر قرن را در یکدیگر نشان میدهد.

### جاز و نتو کلاسیک

استراوینسکی پس از نیایش بهار یک قطعه موسیقی اپرا را که بر اساس داستانی از «هانس آندرسن» در سال ۱۹۰۸ آغاز کرده و سپس بنابه عللی رهایش کرده بود، به اتمام رسانید و بطور ناگهانی به خلق یک رشته آثار موسیقی اقدام کرد. از آن جمله میتوان قطعه «عروسی» برای کر- سولیست ها- چهار پیانو و سازهای ضربی و همچنین قطعه «قصه سرباز» برای اجرا بوسیله ۷ ساز را نام برد. این قطعات موسیقی را باید موسیقی تثاتری نام برد بطوریکه در قصه سرباز حتی باید خواند، بازی و رقص کرد. استراوینسکی سپس متوجه موسیقی نوظهور نیمه اول قرن بیستم (نوظهور از نظر آهنگسازان اروپایی) یعنی موسیقی جاز شد و قطعاتی با وزنهای سخته دار با الهام از موسیقی جاز پدید آورد. سازهای بادی در مرحله بعدی سخت مورد توجه استراوینسکی قرار گرفتند و او با استفاده از همین سازها و بدون توجه به سازهای زهی

يك سمفونی بیاد «كلود دبوسی» آهنگساز فرانسوی - يك «اوكتت» و يك كنسرتو پیانو تصنیف کرد .

استراوینسکی از این پس وارد مرحله معروف «نئو کلاسیک» که جای بخصوصی در تاریخ موسیقی او دارد، شد و میتوان گفت که تا پایان عمر نیز تقریباً در این مرحله و شیوه باقی ماند. وی در این مرحله نخست بعضی از قطعات موسیقی «پرگولزی» موسیقی دان ایتالیائی قرن هیجده را در باله خود بنام «پولچینلا» بکار گرفت و سپس با روش معروف «نوت های عوضی» که در کارهای باخ و موتزارت بکار رفته بود يك سونات برای پیانو يك كنسرتو بنام «کاپریچیو» برای پیانو و ارکستر و يك كنسرتو دو گانه برای ویلون - پیانو و ارکستر تصنیف نمود .



استراوینسکی در این زمان در آثار تئاتری خود نظیر «آپولو» و «بوسه پری زیبا» که آنرا به الهام از جایکوفسکی ساخته و باو هم تقدیم داشته بود، مجدداً به سازهای زهی روی آورد و ارزش آنها را در حد اعلاى خود به آزمایش

گرفت. این دو قطعه برای باله تصنیف شده بود. استراوینسکی دو قطعه موسیقی با همین شیوه برای اپرا تصنیف کرد که یکی از آنها براساس داستانی از «پوشکین» شاعر رومانیک روس و دیگری براساس داستان معروف «شاه اودیپ» تنظیم شده بود. این قطعه اخیر بصورت يك اپرا - اوراتوریو، با اقتباسی که ژان کوکتو از تراژدی عظیم «سوفوکل»، درام نویس یونان باستان به عمل آورده بود به عنوان قوی‌ترین اثر اپرایی استراوینسکی به شمار آمد و هنوز نیز مقام برجسته خود را در میان آثار متعدد و گوناگون استراوینسکی حفظ کرده است. يك اثر برجسته دیگر استراوینسکی که قبل از سالهای ۱۹۲۰ بوجود آمد «سمفونی داودی» او بود که بمناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس ارکستر سمفونی بوستون تصنیف شد و نخستین بار بوسیله همین ارکستر اجرا گردید.

### قرن شانزده و مدرنیسم

استراوینسکی در سالهای ۳۰ چند اثر ملودراماتیک از جمله «پرزفون» و «بازی ورق» را برای اجرای نمایش نوشت و سپس از سال ۱۹۲۷ بمدت ده سال صحنه نمایش را ترك کرد و آثار صرفاً برای کنسرت بوجود آورد. از آن جمله میتوان از يك رشته آثار «آبستره» او نام برد. همچنین کنسرتو «درخت های بلوط دامبرتون» يك سونات برای دو پیانو - يك سمفونی در سه موومان و چند کنسرتو و سمفونی دیگر در این دوره تصنیف شد.

استراوینسکی پس از پایان جنگ جهانی دوم مجدداً به صحنه تئاتر روی آورد. نخست موسیقی باله «اودیپوس» را تصنیف کرد و سپس در سال ۱۹۴۸ اثر دلپذیر و برجسته خود را بنام «مس» برای ۱۰ صدا و سازهای بادی اجرا نمود.

اپرایی «The Rake's Progress» با يك لیبرتو از شاعر بزرگ انگلیسی «اودن» که برای نخستین بار در فستیوال و نیز در سال ۱۹۵۱ اجرا شد شهرت عظیم دیگری برای استراوینسکی پدید آورد. بطوریکه «دیلان تامس» شاعر بزرگ دیگر انگلیسی يك لیبرتو برای استراوینسکی نوشت. استراوینسکی براساس آن اپرایی جالبی تنظیم کرد ولی «تامس» به علت مرگ

ناگهانی خویش نتوانست این اپرا را بشنود.

استراوینسکی از زمان خلق «مس» در سال ۴۸ تغییرات عمده‌ای در شیوه آهنگسازی خود داد و میتوان گفت از این زمان به بعد کمتر آثاری در قلمرو خاص نئوکلاسیک بوجود آورده است. «مس» در واقع تحت تأثیر موسیقی قرن پانزده و شانزده است و برای Progress یک اثر تقریباً موزارتی بشمار می‌آید. استراوینسکی در اواخر عمر به موسیقی «وبرن» سخت علاقمند شد و گروهی از محققان هنری تأثیر این موسیقی را در این دوران در استراوینسکی سخت پایدار می‌بینند. با این حال در همین سالهای تحول و دگرگونی نیز استراوینسکی همچنان استراوینسکی مانده است و از دیدگاه گروهی دیگر استراوینسکی اواخر عمر خیلی به نفس نبوغ او نزدیک تر بود.

در هر حال استراوینسکی در این سالها و با استیل جدید خود یک سری «سپتت» یا قطعات هفت سازی نوشت. سه قطعه از اشعار شکسپیر شاعر و نمایش-نامه نویس نامدار انگلیسی را به موسیقی درآورد. قطعات کوچک و مینیاتوری در سوک «دیلان تلمس» تصنیف کرد و به تنظیم و تصنیف موسیقی مذهبی و کلیسایی علاقه بیشتری نشان داد. یکی از این قطعات در سال ۱۹۵۷ در فستیوال ونیز در کلیسای «سن مارکو» نواخته شد و قدرت و عظمت خالق اثر را بار دیگر شهره آفاق کرد. باله (عذاب) در سال ۱۹۵۷، قطعه «موومان‌ها» که به عنوان مشکل‌ترین اثر استراوینسکی در این دوران توصیف شده در سال ۱۹۵۹، اپرای تلویزیونی «سیل» که استراوینسکی خود آنرا نمایش موزیکال مینامید، در سال ۱۹۶۳، حاوی تحولات هنری دیگر استراوینسکی در زمینه موسیقی معاصر هستند.

### آخرین مرثیه‌ها

استراوینسکی در اواخر عمر سه قطعه کوتاه به عنوان مرثیه و یادبود سه تن از معاصران بزرگ خود تصنیف کرد: در سال ۶۴ مرثیه‌ای برای «جان اف کندی»، در سال ۶۴ واریاسیون‌ها بیاد «آلدوس هکسلی» نویسنده انگلیسی، در سال ۶۵ قطعه‌ای بیاد «الیوت» شاعر امریکائی و انگلیسی.

آخرین اثر استراوینسکی  
 بنام «رکویتم سرودها» که در سال  
 ۱۹۹۶ تصنیف شد در واقع مرثیه‌ی  
 برای مرگ خود او بود که ۵ سال  
 پس از این تاریخ روی داد.  
 استراوینسکی که در کنار خلیج  
 فنلاند و در یکی از شمالی‌ترین و  
 طبیعی‌ترین نقاط روسیه زاده شده  
 بود، جوانی در حال تکامل خود  
 را در فرانسه و اروپای غربی  
 گذراند. حتی در فاصله سالهای  
 ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ یک تبعه فرانسه  
 بشمار می‌آمد، دوران پیری و تعقل  
 او در ایالات متحده گذشت و  
 مرگ او در یک بیمارستان  
 بزرگترین و جنجالی‌ترین شهر  
 عالم یعنی نیویورک اتفاق افتاد.



با این حال استراوینسکی تابع امریکا وصیت کرده بود که جسدش در  
 کورستان کوچک یک کلیسای ارتدکس در ونیز و در کنار جسد همکار هنرمندش  
 «دیا گیلف» به خاک سپرده شود. استراوینسکی به عنوان یک موسیقی‌دان انقلابی  
 قدم به عرصه هنر گذاشت و تا آخر نیز یک عساکر بزرگ هنر قرن بشمار  
 می‌آمد ولی استراوینسکی در قلمرو اجتماع یک محافظه کار، یک مرد مذهبی و  
 انسانی بود که به هدف‌های اجتماعی خود سخت اعتقاد داشت. در اواخر عمر  
 با سیستم حکومتی کشور زادگاهش راه‌آشتی گرفت. در سال ۱۹۶۲ سفری به  
 شوروی کرد و بعضی از آثار خود را - و البته نه آثار انقلابی و پیشتاز خود  
 را - برای هموطنان اصلی خویش نواخت و از جانب آنها نیز سخت گرامی  
 داشته شد.



استراوینسکی بر موسیقی دانان معاصر خود سخت تاثیر گذاشت. بعضی‌ها این تاثیر را منحصرأ در آثار خود نشان دادند بعضی‌ها حتی آن را یادآور شدند. «پل هیندمیت» گفت که با موسیقی استراوینسکی وفاداریش را به شو نبرگ از دست داده است، بالانشین بنیان گذار باله جدید امریکا و همکار قدیمی دیاگیلف در باله روس، از استراوینسکی به عنوان معمار زمان خود یاد کرد، و همیشه گفته است که استراوینسکی مهمترین کسی بود که بر نحوه طراحی‌های باله او اثر گذاشته است. «موريس بژار» رهبر باله قرن بیستم و یکی از جدیدترین پیشتازان این راه از استراوینسکی به عنوان پدر باله جدید نام میبرد، و «اشتوکهاوزن» موسیقی دان پیشتاز نیمه دوم قرن بیستم سخن بجائی در باره استراوینسکی میگوید: استراوینسکی تنها آهنگساز مدرنی است که پیوسته خودش را تجدید حیات میکند و دائماً به شیوه‌های جدیدی مجهز میشود.

استراوینسکی با همسر اولش «کاترین» دوران سختی را در کشورهای اروپائی و در فاصله جنگ‌ها گذراند. از این زن چهار فرزند آورد و کاترین در سال ۱۹۳۱ آغاز جنگ جهانی دوم بدرود حیات گفت، دومین و آخرین همسر استراوینسکی بنام «ورا» یکی از رقصندگان بنام بود. «ورا» طی بیست سال اخیر همراه «رابرت کرافت» موسیقی دان معاصر امریکا کوشش زیادی در تنظیم خاطرات، شرح حال و عقاید و نظریات استراوینسکی بکار برد. از این رشته کتاب‌ها شش جلد بزرگ در دوران حیات استراوینسکی منتشر شد. و باید گفت که این کتاب‌ها بخودی خود از بزرگترین آثار ادبی قرن بشمار میروند.

در اینجا قسمت‌های کوتاهی از این سری کتاب‌ها و همچنین عقاید او درباره موسیقی معاصر که در کتاب «حالات‌های شعر آمیز موسیقی» آمده برای اطلاع خوانندگان نقل میشود.

### اصالت موسیقی

موسیقی درست بدلیل طبیعت خودش باید اساساً فاقد هر گونه نیروئی برای تاثیر گذاری باشد. موسیقی باید نفس موسیقی باشد. وقتی من موسیقی باله آپولو را میساختم برخلاف تصور خیلی‌ها تنها فکری که در خاطر نداشتم اندیشه اسطوره بزرگ یونان باستان بود. بر عکس من در اندیشه سازهائی

بودم که باید بوسیله آنها «آپولو» را خلق کنم .

● غالباً از من می‌پرسند که چه تفاوتی میان موسیقی «نیایش بهار» و «سمفونی داودری» قائل هستم؟ پاسخ من خیلی ساده چنین است: تفاوت این دو بیست سالی است که فاصله تاریخ خلق آنها بوده است. بعضی از محققان موسیقی به حیرت می‌افتند که چگونه يك عصیانگر موسیقی نظیر استراوینسکی پس از سالها ناگهان به موسیقی «باخ» بر میگردد. پاسخ من باین دسته از هوشمندان نیز چنین است. تجاوز را میشود به هر گونه‌ی قضاوت و تعبیر کرد يك قضاوت آنها خلق کودک جدیدی است!

● در قرن ما در باره آزادی سخن زیاد می‌گویند. اما آزادی برای من در آن محدودیت‌های مخصوصی وجود دارد که وجود مرا در خود سرشته است.

● فوکین (طراح رقص) از جمله شخصیت‌هایی است که من به سختی توانسته‌ام با او کنار بیایم. شاید مشکل‌ترین آدمی باشد که تا بحال دیده‌ام. کلازونوف (آهنگساز) هم نظیر او بوده است با این تفاوت که کلازونوف همیشه قابل انعطاف بوده است.

### ارزش‌های رهبر ارکستر

● يك روز يك آگهی صفحه موسیقی دیدم با این عنوان که «باخ استوکوفسکی» (استوکوفسکی یکی از رهبران برجسته ارکستر جهان معاصر است) ولی من فکر نمی‌کنم هرگز چنین «باخ»ی وجود داشته باشد. بهتر است اعلان می‌کردند «استوکوفسکی باخ». رهبری ارکستر مانند سیاستمداری دوران ما يك کار نمایشی است و بندرت ممکن است واجد ارزش‌های اصلی و اساسی باشد.

با این حال من فکر می‌کنم آن دسته از رهبران ارکستر که خود شخصاً آهنگساز هستند در کارشان موفق‌تر باشند. در میان این گروه من «گوستاواوالم» آلمانی را ترجیح میدهم. از رهبران ارکستر امروزی که بخصوص بخوبی میتوانند بین نوازندگان ارتباط و هماهنگی لازم را برقرار کنند، «پیر بولز»

فرانسوی و «برونو مادرنا» ایتالیایی قابل تحسین هستند و جالب است اگر بدانیم که هر دو این رهبران ارکستر، خود آهنگسازان مشهوری هستند.

● درباره آهنگسازان قرن بیستم، شوئبرگ و بارتوک را ترجیح میدهم، گرچه شوئبرگ در سال ۱۹۲۵ سخنان زشتی در باره من گفت ولی من او را می‌بخشم و یادآور میشوم که قطعه «پیرولونر» شوئبرگ يك شاهکار جاودانی است.

بارتوک در قلمرو موسیقی فولکلور مقام ویژه‌ای دارد بطوریکه من هرگز نمیتوانم خود را در این زمینه با او قیاس کنم. مرگ او آنهم درست در زمانی که جهان موسیقی به او احتیاج داشت یکی از تراژدی‌های قرن به‌شمار می‌آید. و از «ریشار اشتراوس» هرگز خوش نیامده است، موسیقی او بخصوص اپراهای او ضعیف و فقیر است. موسیقی «آدریانه» حتی مرا بفریاد و فغان وا میدارد.

● در هشتادسالگی زیبایی‌های دیگری در بنه‌وون و بخصوص «فوک بزرگ» او پیدا کردم. فکر میکنم این يك اعجاز بزرگ موسیقی است. این يك قطعه موسیقی بر تراز همه قطعات موسیقی معاصر است و جاودانگی آن ادامه خواهد داشت.

● در هشتاد و چهار سالگی، فراموشکار - ناشنوا و تکرار مکررات برای خویش، بیشتر ترجیح میدهم بزبان نخستین خود به زبان روسی سخن بگویم و چه بهتر که اصلاً نگویم. چون من اصلاً اعتقادی به کلمات ندارم. کلمات من موسیقی من است.... استراوینسکی در ۸۸ سالگی در گذشت

رتال جامع علوم انسانی